

جریان های اسلامی در لبنان

(هروری بر صحنه فکری و فرهنگی لبنان)

حیدر حب الله

ترجمه : حمید رضا غریب رضا

چکیده

شاید خلاصه گویی درباره صحنه فرهنگی و اندیشه اسلامی که لبنان در نیم قرن اخیر به خود دیده، بسیار دشوار باشد؛ زیرا دگرگونی ها در آن شدید بوده و تا حد تناقض پیش رفته است؛ ولی تنها از باب اشاره می توان درباره این موضوع در دو محور اساسی سخن گفت:

۱- محور شیعه؛

۲- محور اهل سنت.

این بحث به شکل خلاصه مطرح می شود و هدف از بررسی آن، بیان نکته ها و جریان های اساسی است، بدون این که بخواهیم به مسائل تفصیلی پردازیم.

۱. صحنه فرهنگ و اندیشه اسلامی در میان شیعیان

۱-۱. شیعه در نیم قرن نخست قرن بیستم؛ آغاز جنبش فرهنگی

شیعیان لبنان، در نیمه نخست قرن بیستم، با تحوّل آشنا شدند، که از ابتدای این قرن آغاز شده بود. با ضعیف شدن تدریجی حکومت عثمانی، فرصتی برای شیعیان پدید آمد تا برای حرکت بیش از پیش، در ساختن هویت خویش و برون رفت از تاریخ طولانی سرکوب، اقدام کنند؛ تاریخی که در این منطقه با آن آشنا بودند.

این حوادث با توسعه نفوذ غرب در جهان اسلام همزمان بود. مسلمانان بعد از حمله‌های ناپلئون، دگرگونی‌های بزرگی را در منطقه مشاهده کردند. غالب این دگرگونی‌ها از مصر یا شبه قاره هند شروع می شد. وضعیت این مناطق نیز مانند دیگر سرزمین‌های مشرق اسلامی بود. لبنان شیعه، وارد مرحله گفتگوی فرزندان خود، درباره ضروریات تجدّد شد. در همین راستا، نشریه «عرفان» در صیدا منتشر گردید. «احمد عارف زین» مدیر نشریه عرفان بود. این نشریه به تربیونی بزرگ و فرهنگی در میان شیعیان تبدیل گردیده و هم ردیف نشریه «منار» در مصر فعالیت می کرد. جامعه شیعیان لبنان در نیمه نخست قرن بیستم، مهم‌ترین تحولات فکری خود را در صفحات این نشریه به چشم دیدند.

شیعیان با گرایش‌های گوناگون، در این دوره برای اثبات حضورشان در فضای اهل سنت تلاش کردند. «سید محسن امین» و «سید عبدالحسین شرف الدین» و شخصیت‌های دیگر، از باورهای شیعه دفاع و برای اثبات وجود شیعیان در میان محافل اهل سنت اقدام کردند. کتابهای این دو شخصیت به ویژه کتاب‌های المراجعات و اعیان الشیعه در این زمینه شناخته شده است. نشریه «عرفان» نیز به عرضه تاریخ ژرف شیعه پرداخت. با این حال، اختلاف‌های درون مذهبی بسیاری در محورهای مختلف میان شیعیان که عمده آنها شامل موارد زیر بود، شکل گرفت.

۱. اختلاف درباره تأسیس مدارس جدید: علما در این موضوع به دو دسته تقسیم شدند: در حالی که «سید محسن امین» از ساخت این مدارس، برای آگاه سازی نسل‌های جدید دفاع می کرد، گروه دیگر این مسأله را نمی پذیرفت.

گفته می شود علامه شرف الدین از گروه دوم بود، ولی دیری نپایید که از این نظریه برگشته و خود مدرسه ای جدید را در شهر صور تأسیس کرد و آن را «مدرسه جعفریه» نام نهاد.

این اختلاف بیانگر طبیعت قرائت و بیداری فرهنگی است که رهبران بزرگ جامعه شیعیان در آن دوره داشتند و نشانه تصویری است که این بزرگان از علوم جدید در ذهن داشته اند و همچنین گویای نگاه بازی است که آنان در برابر واقعیت‌های نو یافته بودند؛ واقعیت‌هایی که می رفت تا تمامی منطقه را فتح کند.

هم‌چنین این اختلاف نشان داد که آنان گروه‌های مرجع علمی دیگر را به رسمیت شناخته‌اند. این اختلاف نظر، تصویر کوچکی بود از آنچه امروز از آن به ارتباط میان حوزه و دانشگاه و یا میان روشن فکر و فقیه تعبیر می‌کنیم.

۲. اختلاف درباره نمادهای آداب و رسوم دینی و مذهبی خصوصی در مساله احیای شعائر حسینی(ع): چه بسا این مساله، بزرگ‌ترین مورد اختلاف فرهنگی - دینی بود که شیعیان لبنان در نیمه نخست قرن بیستم با آن روبرو شدند. شیعیان به دو دسته تقسیم شده بودند: ۱- گروهی موافق اصلاح شعائر مذهبی بودند؛ رهبری این گروه را «سید محسن امین» به عهده داشت و کادر نویسندگان مجله «عرفان» و برخی مراجع نجف از وی حمایت می‌کردند. در مقابل این گروه، افرادی چون «سید عبدالحسین شرف الدین» در صور و «شیخ عبدالحسین صادق» در شهر نبطیه بودند که از طرف سایر جریان‌های شناخته شده نجف حمایت می‌شدند.

این اختلاف بیانگر پیدایش جریان نوگرایی دینی در محافل شیعه بود و به نقد میراث دینی می‌پرداخت و به قرار گرفتن شیعیان در جریان عمومی اصلاح گری دعوت می‌کرد؛ جریانی که منطقه را فراگرفته بود و اختصاصی به شیعیان هم نداشت.

۱-۲. امام موسی صدر و ایجاد گروه شیعیان

هنوز دهه نخست نیمه دوم قرن بیستم به پایان نرسیده بود که دو رهبر بزرگ شیعه سید محسن امین و سید عبدالحسین شرف الدین از دنیا رفتند. همین مساله باعث شد وضعیت شیعیان وارد مرحله جدیدی گردد.

برنامه‌های ابتدایی که این دو رهبر طرح و پی ریزی کرده بودند، آغاز اندیشه ورزی جدی برای ایجاد تحرک در متن واقعیت زندگی شیعیان لبنان بود. با رحلت این دو رهبر، امام موسی صدر، جانشینی آنها را برعهده گرفت و با تأسیس مجموعه‌ای از مؤسسات مختلف - که بیداری فرهنگی جدیدی را در میان شیعیان به وجود آورد - برنامه رهبران گذشته را کامل کرد. امام موسی صدر، حزب امل

(افواج المقاومة.. اللبنانیه..). را پدید آورد تا مرکز تجمعی برای جوانان شیعه باشد، زیرا جوانان شیعه در آن دوره میان حزب‌های چپ و احزاب فلسطینی پراکنده بودند.

امام موسی صدر مؤسسه‌های اجتماعی، تربیتی و دینی مختلفی، مانند مرکز پژوهش‌های اسلامی در صور، جمعیت «برّ و احسان» و ... را تاسیس کرد و بعد از مدتی در سال ۱۹۶۷ میلادی «مجلس اعلای شیعیان» را به وجود آورد و وظیفه نظارت بر اوقاف و محاکم قضایی مذهب جعفری را به این مجلس سپرد؛ این مجلس، هم‌چنین تأسیس شده بود تا مسایل دینی شیعیان را مدیریت کرده، از منافع شیعیان لبنان دفاع کند. شخصیت‌های زیادی در نجف و شهرهای دیگر، در تأسیس این مجلس، از امام موسی صدر پشتیبانی کردند.

تسلطی که امام موسی صدر یافت و بدان متمایز گردید، مبتنی بر آگاهی بخشی فرهنگی ساده و روان به شیعیان بود. او باعث شد، شیعیان وجود دینی و فرهنگی خود را بیشتر احساس کنند، بدون این که از فضای تکثرگرایی که لبنان از سال‌های پیشین می‌شناخت و از همزیستی اسلامی- مسیحی که امام صدر، از سال‌های بسیار گذشته، آغاز کرده بود، گسسته شوند. هدف این برنامه‌ها آن بود که شیعیان در برابر امواج خونین جدیدی که در لبنان با آن مواجه می‌شوند، حمایت گردند.

برنامه فرهنگی و فکری امام موسی صدر، بر مبانی دینی مشخصی استوار بود. امام موسی صدر برخلاف پسرعموی خود- شهید محمد باقر صدر- از جریان‌های انقلابی مصر یا از حزب تحریر در سرزمین شام و هم‌چنین از جریان‌های انقلابی اسلامی در ایران و عراق متأثر نگردید. منادی برپاسازی نظام اسلامی در لبنان نبود و هم‌چنین تأسیس احزاب دینی به معنایی که امروز می‌شناسیم، جزو اولویت‌های کاری خود قرار نداده بود. نگاه او به لبنان همانند نگاه سید محمد باقر صدر به عراق نبود؛ او روش شهید محمدباقر صدر را در پشتیبانی از انقلاب اسلامی ایران در پی نگرفت، بلکه فعالیت‌های فرهنگی او به شکل ساده و بر اساس گسترش فرهنگ شیعی بود.

هدف امام موسی صدر این بود که شیعیان هویت خویش را احساس کنند، جایگاه خود را دوباره بازیافته، منظومه شیعه را پدید آورند و بر خلاف انزوایی که بعد از سقوط حکومت عثمانی به آنان تحمیل شده بود، به قدرتی اثرگذار در صحنه تبدیل شوند. آری این هدف اساسی امام موسی صدر در برنامه‌های فرهنگی و سیاسی‌اش در دهه شصت وهفتاد بود. وی شبکه‌ای شگفت‌آور از ارتباطات بین‌المللی و محلی را برقرار کرد که این حقیقت در سخنرانی‌ها و درس‌های تفسیر وی قابل مشاهده است. شاید وضعیت خاص شیعیان لبنان، باعث شده بود، در ترسیم اولویت‌ها با دغدغه شیعیان لبنان و عراق، متفاوت رفتار کند و شاید این وضعیت خاص، این تفاوت عمده را به او تحمیل کرده بود.

بر اساس تقسیم‌بندی رایج در دسته‌بندی جنبش‌های اسلامی، سید موسی صدر در ردیف خطوط اعتدالی شیعیان قرارگیرد. وی در رویارویی با دشمنان داخلی از سلاح استفاده نکرد، برای تغییر واقعیت‌های جامعه از روش انقلابی بهره‌نبرد و در تعامل با زندگی شیعیان لبنان، شخصیت رادیکال دینی نداشت. گفته می‌شود: او نگاه فکری نزدیکی به برخی جریان‌های ایرانی داشت که با خط حاکم و جریانی که تا امروز در ایران پیروز است، اندکی متفاوت بود. صاحب‌نظران معتقدند ارتباط امام موسی صدر با نشریه «مکتب اسلام» و جریان‌هایی، مانند دکتر شریعتی و همفکرانش، از ارتباط جدی و قابل توجهی بود. به همین جهت برخی شخصیت‌های انقلابی اسلامگرا که در دهه هشتاد میلادی به میدان آمدند، معتقد بودند امام موسی صدر با برنامه آنان کاملاً هماهنگ نیست و این، همان نقطه آغاز دگرگونی‌های تند و اختلاف دیدگاه‌ها در میان شیعیان بود.

دیدگاه‌ارایه شده از طرف امام موسی صدر، بازتاب‌های زیادی در میان گروه‌های مختلف همراه داشت که مهم‌ترین آنها عبارت بود از:

۱. عکس‌العمل جریان‌های سنتی یا جریان‌هایی که نگاه نسبتاً کلاسیک داشتند؛ مانند: «شیخ محمد جواد مغنیه» و «سید هاشم معروف حسنی» و شخصیت‌های دیگر. این گروه با روش فکری، فرهنگی و سیاسی امام موسی صدر موافق نبودند و روش دیگری را در تعامل با مسائل می‌پسندیدند که به رضایت از وضعیت موجود نزدیک بود، البته با ایجاد تغییراتی اندک بر اساس مطالباتی محدود.

۲. عکس‌العمل جریان‌هایی که به شکل کلی، اسلامی و یا جریان چپ محسوب می‌شدند. مهم‌ترین شخصیت‌های این گروه «سید محمد حسین فضل‌الله» و «سید محمد حسن امین» بودند این گروه در خطوط کلی برنامه جنبش، با امام موسی صدر

اشتراک نظر داشتند، ولی معتقد بودند. وی در بخش های زیادی از برنامه فرهنگی و سیاسی شیعیان لبنان اشتباه کرده است؛ از جمله این که روش مردمی را برگزیده است و پیش از آن که برای مدیریت امور و در دست گرفتن وضعیت، به کادرسازی در میان شیعیان بپردازد، به شکل مستقیم با توده های مردم ارتباط برقرار کرده است. چه بسا امام موسی صدر احساس می کرد، حضور ظاهری اش ضامن جبران این نقص است، ولی وقتی از صحنه پنهان شد، برنامه او هم ضعیف شد، در حالی که لازم بود ابتدا روش کادرسازی از میان شیعیان را پی می گرفت، سپس در مرحله بعد، این کادرها را با هدف تغییر وضع فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در قاعده مردمی پراکنده می کرد. هم چنین از جمله نقدهایی که به شیوه وی مطرح شده است، تأسیس مجلس اعلاهی اسلامی شیعیان بوده است. این گروه معتقد بود تأسیس مجالس فرقه ای، روحیه طائفه گری را در لبنان ریشه دار می کند و در کشوری که مملو از گروه ها و مذاهب مختلف است، باید برای از میان بردن حالت طائفه گری و فرهنگ قومیت گرایی تلاش کرد. و این درحالی بود که امام موسی صدر در نشست خبری مشهور خود در سال ۱۹۶۶ میلادی، وضعیت شیعیان را در لبنان ناهنجار توصیف کرده و در آن دلایل تشکیل مجلسی برای رسیدگی به امور شیعیان را بیان کرده بود.

با صرف نظر از چنین نقدهایی، برنامه سید موسی صدر، بر طرح های دیگر چیره شد و بر شیعیان لبنان تسلط یافت و با عقلانیتی که داشت، بر تمامی جریان ها حاکم گردید؛ ولی پنهان شدن ظاهری ناگهانی امام موسی صدر در پایان دهه هفتاد میلادی، خلأ دهشت آوری را در زندگی شیعیان لبنان پدید آورد.

پنهان شدن یا ربنده شدن امام موسی صدر، ضربه بزرگی به شیعیان بود. شیعیان به تازگی از وضعیت دشوار زندگی بیرون آمده بودند و وضعیت آنان به سمت آغاز رقابتی درونی در مراحل نخست خود پیش می رفت. این رقابت با گروهی بود که می کوشید برنامه امام موسی صدر را سکولار نماید؛ این گرایش را آقای «نبیه بری» رهبری می کرد و با گرایش دیگری که می خواست تا حدودی ساختار اسلامی برنامه امام صدر را حفظ کند، رقابت می کرد. یکی از رهبران این گرایش، «شیخ شمس الدین» بود. در نهایت در درون خط امام موسی صدر، جبهه سکولار پیروز شد. البته این سکولاریزم، از

نوع الحادی و غیر دینی نبود و این تحول با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران هم‌زمان شد و با پیروزی این انقلاب در ایران تحولات شگرفی در منطقه و در عرصه تفکر شیعی ایجاد شد و بالطبع شیعیان لبنان هم از این تحولات بی بهره نبودند.

۳-۱. پیدایش جریان های اسلامی - سیاسی شیعه

روشن‌فکران شیعه، نبردی را که سید محمد باقر صدر با جریان های کمونیستی در عراق شروع کرده بود، پسندیدند و آن را دنبال کردند و از این نبرد فکری در رویارویی با دشمنان‌شان در جریان های چپ و مارکسیستی بهره برداری کردند. مارکسیست‌ها، دانشگاه‌ها و قشرهای مختلف لبنان را فتح کرده بودند؛ تا جایی که در آغاز دهه‌ی هشتاد، نیرومندترین حزب‌های لبنان، احزاب کمونیستی بودند.

لبنانی‌ها، فعال‌ترین گروه میدانی پیرامون سید محمد باقر صدر بودند. با رانده شدن این گروه از نجف به لبنان در پایان دهه هفتاد و آغاز دهه هشتاد میلادی، برخی از این افراد با اندیشه‌هایی که در محافل جنبش‌گرای پیرامون یا نزدیک به سید محمد باقر صدر رشد کرده بود، به لبنان برگشتند. این افراد تا آن زمان - آغاز دهه هشتاد - هنوز به شکل جدی از فضای فکری ایران متأثر نشده بودند، یا به تغییر مرجعیت دینی خود از نجف به قم نمی‌اندیشیدند.

در این دوره - که تقریباً از سال ۱۹۷۲ میلادی آغاز شد - جریان های مختلفی در امتداد جریان‌های فکری - سیاسی شیعه در نجف، به عرصه آمد. «علامه محمد حسین فضل‌الله» فعالیت‌های فکری خود را در بنت جبیل و شرق بیروت با تشکیل «خانواده برادری» و مجموعه‌ای از فعالیت‌های فکری گوناگون آغاز کرد. این جریان تا «اتحادیه دانشجویان مسلمان» که در جنوب بیروت مستقر بود، امتداد داشت. مجموعه‌های جدیدی اطراف این دانشجویان و علامه فضل‌الله حلقه زدند که به تدریج شیوه تفکرشان از جنبشی که امام موسی صدر و شخصیت‌های بعد از او به راه انداخته بودند، متفاوت شد.

اولویت این جریان در بُعد فرهنگ‌سازی دینی بود؛ آنها به دنبال ایجاد آگاهی سیاسی - دینی بودند و در این بیداری، اعتقاد به ساختن زندگی بر اساس مبانی دینی را ترویج می‌کردند. آنها به نقد میراث راکد دینی اهتمام داشتند که شیعیان لبنان با آن زندگی می‌کردند. آنان افزون بر این، به دنبال نظریه‌پردازی درباره شیوه‌های تبلیغ دینی و گسترش اندیشه دینی بودند. همچنین این مجموعه‌ها، با هدف ارائه باورهای دینی جایگزین، به مطالعه اندیشه مارکسیستی و اندیشه‌های جدید غرب پرداختند. و با

استفاده از روش گفتگو و با زبان تفاهم، کوشیدند اندیشه دینی‌ای عرضه کنند که توانایی حضور در صحنه سیاسی، اجتماعی و فکری را داشته باشد.

این بار، بیشتر، ابعاد فکری بر فعالیت این مجموعه‌ها حاکم بود؛ به گونه‌ای که از دستاورد تجربه امام موسی صدر، پیشی می‌گرفت. در تجربه امام موسی صدر، تنها علامه محمد مهدی شمس‌الدین و نوشته‌هایش بود که قدرتمندانه اندیشه‌های دکتر صادق جلال‌عظم را در کتاب نقد اندیشه دینی و ... تحلیل و نقد می‌کرد. کتاب‌های علامه شمس‌الدین، مانند: المطارحات و... و مشارکت فکری او در صحنه، حضور قدرتمند عالمان دینی را در صحنه گفتگوهای فلسفی و فکری جدید نشان می‌داد. زبان او با گفتارهای خطابه‌ای و سخنرانی‌های بسیج‌کننده توده‌ها متفاوت بود.

اندیشه‌هایی که پیرامون علامه شمس‌الدین شکل گرفت، شباهت بسیاری با افکاری که در کنار علامه فضل‌الله شکل گرفته بود، داشت، با این تفاوت که زبان فکری شمس‌الدین جنبه نخبه‌گرایی و حضور رسمی بیشتری داشت؛ زیرا وی بعد از امام موسی صدر، جانشین او در مجلس اعلای شیعیان لبنان شده بود. به همین جهت، اندیشه‌های علامه شمس‌الدین به شیوه‌ی تفکر امام موسی صدر، نزدیک تر شده بود؛ در حالی که علامه فضل‌الله به شیوه‌ی تفکر جریان اسلامی عراق تمایل داشت - که در آن دوره در «حزب الدعوه اسلامی» نمودار شده بود. به همین دلیل، علامه فضل‌الله به شیوه‌ی تفکر انقلابی و به نظریه «اجرای شریعت» و برپایی حکومت اسلامی و حاکمیت فقه اسلامی گرایش داشت، در حالی که علامه شمس‌الدین - با این‌که بنا به گفته‌ها، در نجف به خانواده حکیم نزدیک بوده، ولی - اعتقاد داشت که برای بهبود وضعیت شیعیان در وطن خود، باید سیاستی مسالمت‌آمیز را برگزید، نه سیاست مطالبه‌گر.

این دو گرایش به ظاهر متفاوت، شروع اختلاف فکری میان دو مکتب بود؛ مکتب فضل‌الله و مکتب شمس‌الدین. در سال ۱۹۸۲ میلادی، اسرائیل به لبنان حمله کرد؛ با این حمله، جنبش‌های مقاومت با رنگی جدید ظاهر شدند. مقاومت فلسطین که از طریق دریا از بیروت خارج شده بود، سقوط کرده بود و همراه آن زنجیره‌ای از جریان‌های چپ مرتبط نیز از میان رفته بود. لبنان شیعی با جنبش مقاومت شیعه و

منحصر به فرد و عده‌ای نو بست. جنبش امل و در سطح بعدی، گروه‌های متدین پراکنده‌ای که در منطقه بقاع لبنان شکل گرفته بود، مقاومت را رهبری می‌کردند. با آمدن نخستین گروه‌های ایرانی، حضور انقلاب اسلامی و اندیشه‌های آن در لبنان آغاز شده بود. پیروان انقلاب اسلامی در اندیشه و فعالیت عملی خود، روش جدیدی را دنبال می‌کردند که با اندیشه‌ی علامه شمس‌الدین و علامه فضل‌الله اختلافات اساسی داشت، البته به تفکرات علامه فضل‌الله نزدیک‌تر بود.

این جریان که بعداً به تشکیلاتی موسوم به «حزب الله» تبدیل شد، فرهنگی را گسترش می‌داد که در میان شیعیان لبنان بطور کامل شناخته شده نبود. همراه با این جریان، گرایش‌های عرفانی و صوفیانه نیز پدیدار شدند و مفاهیم ولایت فقیه و نظام سیاسی اسلام، آشکار گردید. عالمان و مجاهدان این خط، به برنامه حکومت یکپارچه اسلامی به «رهبری ولی فقیه» در ایران ایمان داشتند.

کتاب‌های عرفانی و اخلاقی امام خمینی در سطحی گسترده در لبنان فراگیر شد. فرهنگ جدیدی در اندیشه جهادی بر اساس شهادت طلبی و مقدس دانستن مرگ در جنگ شرافت‌مندانه، بلکه عشق به شهادت تعمیق یافت. کتاب‌های شهید مطهری و شهید محمد باقر صدر در محافل دینی، به تدریج در کنار کتاب‌های دکتر شریعتی و علامه طباطبایی و به شکل گسترده‌ای رواج می‌یافت. شکل‌گیری اندیشه دینی جدیدی در لبنان آغاز شده بود و این کتاب‌ها ساختار به هم پیوسته‌ای از تفکر دینی را شکل می‌داد. در این دوره، موج جدید روشن‌گری دینی، زندگی شیعیان لبنان را فرا گرفته بود؛ به گونه‌ای که در تاریخ معاصر شیعیان لبنان، نمونه آن یافت نمی‌شد. مساجد مملو از فعالیت‌های دینی و تدریس احکام شرعی و اخلاق و ... بود، در حالی که پیش‌تر، آشنایی با احکام شرعی، معمولاً به تعداد اندکی از پیران محدود می‌شد. عده زیادی به تحصیل در علوم دینی رو آوردند. حزب الله از همان دوره تا کنون، هزاران دوره فرهنگی با مراحل مختلف برگزار کرده که دستاوردهای بزرگی در این زمینه داشته است. تعداد بسیار زیادی از عالمان جوان و نوگرا، این خط فکری را یاری کردند؛ شخصیت‌هایی مانند: شهید راغب حرب، شهید سید عباس موسوی، شیخ صبحی طفیلی، سید حسن نصرالله، شیخ عباس حرب، شیخ اسماعیل مؤنس، شیخ نعیم قاسم، شیخ محمد یزبک، شیخ عبدالکریم عبید، شیخ عفیف نابلسی، شیخ حسین غبریس و

این تحول فکری که بیانگر انتقال فرهنگ شیعی حاکم بر بیداری ایران، به کشور لبنان و پدیده بارزی بود، با مواضع‌گیری مختلفی مواجه شد. عده‌ای با شور و اشتیاق از آن استقبال و برخی دیگر آن را به شدت رد کردند. گروهی هم معتقد بودند: نقدهایی به

این جریان وارد است، ولی این تحول فواید مثبت بسیاری دارد. مواضع یاد شده را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد:

الف) جریان های سنتی شیعه

این گروه، بیشتر از عالمان بزرگسال نسل گذشته و از فارغ التحصیلان نجف بودند. این دسته، شیوه جدید اندیشه دینی را به جهت مبنای عرفانی-سیاسی قراردادن فقه و تصور تندروی در دین‌داری در زندگی روزمره، نمی پذیرفتند. آنها از این وضعیت استقبال نکردند، بلکه منتقد وضعیت جدید بودند؛ چنان که پیش‌تر برخی از آنان، از روش امام موسی صدر نیز انتقاد کرده بودند. آنها معتقد بودند اندیشه نظام اسلامی و حکومت دینی، یا حرام است و یا در جامعه‌ای مانند لبنان نامطلوب می‌باشد. شخصیت‌هایی مانند: «شیخ محمد تقی فقیه»، «شیخ ابراهیم سلیمان» و «شیخ محمد حسن قیسی» و ... معتقد بودند هر برنامه‌ای که با نام اسلام فعالیت کند، چه جمهوری اسلامی یا حزبی خاص و یا ... سرانجام با شکست خود، برای اسلام ننگ و عار به بار خواهد آورد و در نهایت موضعی خواهد گرفت که به هیچ عنوان بیان‌گر اسلام نیست. این گروه از عالمان دینی، در برخی محافل مردمی، نفوذ داشتند و اگر جنگ داخلی میان جنبش امل و حزب الله در سال‌های ۱۹۸۸ و ۱۹۹۰ شعله ور نمی‌شد، تأثیرشان از بین می‌رفت. جریان‌هایی از جنبش امل، از پوشش دینی ارایه شده توسط عالمان سنتی، برای فراگیر کردن برخی از آنان استفاده کردند. اندیشه‌های این گروه رو به رشد بود و برخی از اعضای آن به شکل صریح و با روشی خشن، ولایت فقیه در صحنه عمومی را نقد می‌کردند. مواضع فکری و سیاسی اعلام شده از سوی «سید علی امین» در این دوره در همین راستا بود. البته همین شخصیت، اندکی پیش از این مواضع، عضوی از جریان حزب الله بود.

طبیعی بود که این گروه نخواهد با برنامه‌های جدید همکاری کند، به ویژه این که معتقد بود: این طرح فکری جدید باعث به حاشیه رانده شدن نجف و فرهنگ آن به نفع مکتب انقلابی قم خواهد شد. این مساله فقط برای این گروه نا آشنا نبود، بلکه بسیاری از تشکل‌های فرهنگی پیشین شیعه به جهت وجود مجموعه نظریاتی در اندیشه‌ی

شیعی، نسبت به این فرهنگ احساس غربت می‌کردند، تا این که امام خمینی وارد این صحنه شد و نظریات مذکور را نقد کرد.

ب) جریان های مرتبط با بیداری سیاسی - اسلامی

جریان هایی در این فضا وجود داشت که از نظر فرهنگی به طور کامل با الگوی فرهنگ ایرانی تشابه نداشت. سه الگوی فکری مختلف در این صحنه آشکار شد: ۱- الگوی جریان سید محمد حسین فضل الله؛ ۲- الگوی جریان شیخ محمد مهدی شمس الدین؛ ۳- الگوی جریان محمد حسن امین و سید هانی فحص.

این جریان‌های سه‌گانه، مشترکات بسیاری داشتند، ولی در مسائل زیادی نیز با هم متفاوت بودند، که در این گزارش به اختصار به این مسائل اشاره می‌کنیم: باید بدانیم که این نام‌ها، بیانگر سه خط فکری است، هر چند هر کدام تشکیلات جداگانه‌ای نداشتند؛ هم‌چنان که در میان هواداران این خطوط نیز شخصیت‌های مشترکی پیدا می‌شد.

الگوی تشیع رسمی که در گرایش علامه شمس الدین و مجموعه‌ای از قاضیان و کارکنان مجلس اعلای شیعیان و هواداران‌شان نمایان می‌شد، در آغاز دهه هشتاد در برنامه مقاومت علیه اشغال‌گران اسرائیلی مشارکت داشت. علامه شمس الدین این حرکت را «مقاومت مردمی فراگیر» نامیده بود و از نظر مالی و بسیج معنوی و فکری از آن حمایت می‌کرد، ولی این جریان به سرعت با جریان‌های دینی که دیگر ایران را به عنوان منبع فکری و الهام‌گیری فرهنگی انتخاب کرده بودند، متفاوت شد. این تفاوت از سال ۱۹۸۳ روشن و آشکار گردید؛ به گونه‌ای که این جریان به جنبش امل نزدیک‌تر شده بود تا به حزب الله، زیرا هر یک از دو گروه، روش خاصی از نظر فکری، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی داشتند.

جریان و جنبشی که علامه فضل الله آن را رهبری می‌کرد، به الگوی ایران بسیار نزدیک شد تا جایی که در برنامه‌های سیاسی، تقریباً- اگر نگوییم کاملاً- مطابق روش ایران بود، ولی به تدریج برخی نکات اختلافی درباره برخی ابعاد فرهنگی و ابزارهای عملکرد سیاسی و دینی، به اضافه تعیین طبیعت ارتباط شیعیان لبنان و ایران، در دوره‌های مختلف نمودار می‌شد. برخی سخنرانی‌ها و مقالات علامه فضل الله که در نشریه «المنطلق»^۱ در نیمه دوم دهه هشتاد منتشر شد، در برخی محافل، بحث و

^۱- این نشریه توسط هواداران اتحادیه دانشجویان مسلمان اداره می‌شد و برخی روشنفکران شیعه مانند: دکتر حسن جابر، دکتر زینب شوربه، دکتر صادق فضل الله و ... از راه این نشریه وارد صحنه شدند.

جدلهایی را برانگیخت، ولی این مباحث نسبتاً محدود بود؛ یعنی در مقایسه با مباحثی که اندیشه‌های علامه فضل الله در نیمه دهه ۹۰ برانگیخت، محدودتر بود.

ویژگی الگوی جریان سکولار مؤمن که «سید محمد حسن امین» نماینده آن بود، ضعف حضور منسجم در توده‌ها و جنبهٔ نخبه‌گرایی آن بود. این جریان، تعداد زیادی از نخبگان چپ‌گرای شیعه را پیرامون خود جمع کرده بود و همراه با پروژه‌های انتقادی سکولار و لیبرال در جهان عرب به پیش می‌رفت. این جریان، پشتیبان پروژه مقاومت و ایستادگی در منطقه بود.

نقاط اشتراک و اختلاف این چهار مکتب به طور خلاصه شامل موارد زیر است:

۱. چالش ارتباط با حکومت‌ها

شیخ مهدی شمس‌الدین معتقد بود: جنبش‌های اسلامی باید با رژیم‌های عربی مصالحه کنند. او در موضوع کنار گذاشتن خشونت مسلحانه علیه حکومت‌های فاسد، نظریه پردازی کرده بود، در حالی که روح حاکم بر جنبش‌های شیعه همسو با ایران، در دهه هشتاد، جهاد علیه این رژیم‌ها با هدف سرنگونی آن و به دست گرفتن قدرت بود. به همین جهت ارتباط شمس‌الدین با رژیم‌های عربی، در این چارچوب و به این معنا ارتباط ویژه‌ای بود. البته بسیاری از جنبش‌ها و جریان‌های اسلامی شیعه، ابتدای دهه نود میلادی، غالباً روش مبارزه با حکومت‌ها را کنار گذاشتند، تا جایی که سید حسن نصرالله در پایان دهه نود، آشکارا جنبش‌های اسلامی را به این موضوع دعوت کرد. این مساله، تحول بزرگی بود.

سید محمد حسن امین، در این زمینه، گرایش به چپ داشت، ولی برای به وجود آوردن انقلاب علیه رژیم‌ها نظریه پردازی نکرده بود. اما در این دوره، تمایل علامه فضل‌الله به رویارویی با رژیم‌های سیاسی، نمودار شده بود؛ البته روش وی حساب شده و به دور از هرج و مرج گرایبی بود. نقدهای علامه فضل‌الله در نشریه «المنطلق» و در مهم‌ترین کتابش به نام جنبش اسلامی، دغدغه‌ها و مسائل^۱ منتشر شد. او در این نوشته‌ها به شکل تفصیلی، ابزار و راهکارهای فعالیت را برای جنبش‌ها تبیین کرده بود؛

۲- الحركة الإسلامية هموم و قضايا

برخلاف علامه شمس‌الدین که بدون هیچ قید و شرطی، این حرکت‌ها را نفی می‌کرد. این نگاه وی در کتابش با نام فقه، خشونت مسلحانه در اسلام^۱ تبیین شده بود.

۲. چالش مشروعیت نظام سیاسی

نکته پیش‌گفته، از مسأله فکری و ریشه‌دار سرچشمه می‌گیرد. این مسأله عبارت است از: مشروعیت رژیم‌های سیاسی عربی. جریان انقلابی لبنان - که علامه فضل‌الله نیز با آنان همراه بود - معتقد بود: رژیم‌های عربی به جهت این که اسلام را به عنوان روش حاکمیت نپذیرفته‌اند، نامشروع‌اند، در حالی که علامه شمس‌الدین به نظریه «ولایت امت بر خود» و به نوعی دموکراسی اسلامی معتقد بود. در نظریه وی حتی اگر اسلام حاکمیت نداشته باشد و فقیه نیز در رأس حاکمیت نباشد مهم نیست، مهم این است که حاکم، ظالمانه بر توده‌ها حاکمیت نکند. بر این اساس، مکتب انقلابی شیعه، به اندیشه سید قطب نزدیک شده بود، در حالی که علامه شمس‌الدین اساساً از دیدگاه سید قطب فاصله می‌گرفت. ولی مهمتر از همه، دیدگاه علامه امین بود، زیرا از علامه شمس‌الدین نیز فراتر رفته بود و اعتقاد داشت که سکولاریسم مؤمن، می‌تواند راه حلی برای درمان مشکلات جوامع عرب باشد، آثار این دیدگاه را در برخی از نوشته‌های علامه شمس‌الدین نیز می‌توان مشاهده کرد.

۳. چالش شکل نظام سیاسی: ولایت فقیه یا نظامی دیگر؟

در برخورد با نکته قبل، جریان انقلابی به نظریه ولایت عامه فقیه معتقد بود. برخی از پیروان این اندیشه معتقد بودند: ولی فقیه در ایران بر امور شیعیان لبنان، حاکمیت دارد، ولی محمد حسن امین، منکر وجود هرگونه شکل خاصی از نظام سیاسی در اسلام بود. وی در این باره گفته بود:

گونه‌های مختلف نظام سیاسی، بشری است و ما در مقابل آن تسلیم خواهیم بود. اسلام خواسته است ارزشهای دینی بر زندگی انسان حاکم باشد. ما در برابر حاکمیت ارزش‌ها، به هر صورتی که باشد، با این شرط که به انسان احترام بگذارد و به انسان ایمان داشته باشد، تسلیم و فرمان‌بردار خواهیم بود.

در درجه‌ای پایین‌تر، علامه شمس‌الدین اعتقاد داشت که اسلام، نظریه ولایت امت بر خود را مطرح کرده است و با طرح این نظریه، نوعی از دموکراسی اسلامی را ارایه کرده بود و از دهه هشتاد، به شکل اجمالی و تفصیلی، نظریه ولایت فقیه را رد کرده بود. علامه شمس‌الدین اعتقاد داشت: حالت مطلوب این است که امت اسلامی، اسلام را

۱- فقه العنف المسلح فی الإسلام

روش زندگی خود قرار دهد. گویی علامه شمس‌الدین و سید امین با این روش، به طرح متفکر سودانی «ابوالقاسم حاج حمد» در برنامه مشهورش به نام «اسلام‌گرایی جهانی دوم» نزدیک می‌شدند. حاج حمد در سال ۱۹۷۹ میلادی این برنامه را مطرح کرد و در ضمن این دیدگاه، به تأیید سکولاریسم در دولت و نفی سکولاریسم در جامعه معتقد شده بود.

در درجه بسیار پایین‌تر، علامه فضل‌الله که به الگوی ایران و اعتقاد به ولایت فقیه نزدیک بود، در پایان دهه هشتاد بحثی درباره تعدد ولی فقیه مطرح نمود، مبنی بر این که ممکن است به عنوان حکم اولی، هر منطقه اسلامی، دارای فقیه‌ی باشد که ولایت آن منطقه را عهده دار باشد. هر چند وی اقرار می‌کرد که عنوان ثانوی، در این مرحله، مقتضی وحدت ولایت است، ولی این نظریه بعد از سال ۲۰۰۰ میلادی در منظومه‌ی فکری علامه فضل‌الله از میان رفت، زیرا وی منکر نظریه ولایت فقیه شد و ولایت فقیه را فقط در حالتی معتبر دانست که حفظ نظام، متوقف بر آن باشد. بنا بر دیدگاه وی مسلمانان می‌توانند هر نظامی سیاسی دیگر را هرگاه که بخواهند بپذیرند، به شرطی که با اسلام در تعارض نباشد. طبق این دیدگاه، علامه فضل‌الله بار دیگر، به اندیشه علامه شمس‌الدین بسیار نزدیک شد.

۴. چالش جهاد و روش‌های آن:

این چهار گرایش، در مسأله جهاد علیه اشغال‌گران، اتفاق نظر داشتند. برخی شخصیت‌های گرایش سنتی - که پیش‌تر درباره آنان سخن گفتیم - با جهاد مخالفت می‌کردند. برخی از آنان معتقد بودند پیمان صلحی که انور سادات با اسرائیل امضا کرده، تمامی مسلمانان را به صلح ملتزم می‌کند؛ به همین جهت، جهاد علیه یهود، معنا ندارد. هر چند اکثر قریب به اتفاق گروه‌ها بر دیدگاه مقاومت، توافق نظر داشتند، ولی در شناخت ابزارها و شیوه‌های جهاد، نظرهای متفاوتی مطرح می‌شد. هنگامی که جریان انقلابی، عملیات شهادت طلبانه را بر ضد اسرائیل و شخصیت‌های غربی در لبنان انجام می‌داد، برخی، تحریم این نوع جهاد را به علامه فضل‌الله منتسب کردند، هرچند از مباحث منتشر شده وی، امروز چنین برداشت می‌شود که قائل به مشروعیت این نوع عملیات بوده است. وقتی جریان انقلابی، برخی عملیات‌های نظامی را در دهه هشتاد

دنبال می‌کرد، علامه فضل الله و شمس الدین در پذیرش این روش، احتیاط می‌کردند؛ چنان‌که سخنانی در این سو و آن سو، درباره مشروعیت مقاومتی که موجب زیان زدن به شهروندان شود، مطرح بود، که این مساله بعد از جنگ سال ۲۰۰۶ میلادی دوباره بازگشت و به وضوح مطرح شد. البته این مساله در مواضع سید علی امین و برخی شخصیت‌های دینی به طور کم حجمی، طرح شده بود.

۵. بحران رهبری و چالش ارتباط با خارج

اکثریت غالب جریان انقلابی، ارتباط با ایران را به نوعی ارتباطی ایدئولوژیک و اعتقادی و تبعیت از ولی فقیه می‌دانستند. این جریان در تفکر خود، بر اساس دیدگاه‌های فقهی رفتار می‌کردند و بر این ارتباط، استدلال فقهی داشتند به شدت از آن دفاع می‌کردند، بلکه به تجربه عملی موفق خود استدلال می‌کردند که این ارتباط بهترین شیوه پاسداری از منافع شیعیان لبنان است، ولی از دهه هشتاد تا امروز، کسانی هستند که نسبت به طبیعت این ارتباط، پرسش دارند و درجه‌ای از استقلال را از تصمیم‌های گرفته شده در ایران مطالبه می‌کنند.

علامه فضل الله متهم بود که با طرح نظریه تعدد ولایت در دهه هشتاد، زمینه را آماده کرده تا به عنوان ولی فقیه، رهبری شیعیان لبنان را به عهده بگیرد و اعلام مرجعیت ایشان در اواسط دهه نود، در این چارچوب می‌گنجد، ولی علامه فضل الله، همیشه این مساله را انکار کرده است.

علامه شمس‌الدین و علامه امین، هر دو در سطح گسترده‌تر خواهان ارتباط رقابتی متوازن و استراتژیک با ایران و سوریه در آن واحد بودند و بر اساس نظریه فقهی و سیاسی خود، بر مرجعیت محلی در تصمیم‌گیری‌های تعیین‌کننده شیعیان لبنان اصرار داشتند.

۶. چالش فهم دین و مراجع معرفتی

فرهنگ دینی ایران، تأثیر خود را بر خط انقلابی، گذاشته بود. یکی از این تأثیرها در رشد گرایش به عرفان نمودار شد. بعد از پیروزی انقلاب اسلامی گرایش به روش عرفانی تقویت شد و اثرات خود را در لبنان برجای گذاشت. تجلی دیگر این تأثیر، نوعی روش مذهبی بود که با شیوه‌ای متفاوت با مسائل مذهبی برخورد می‌کرد؛ و هم‌چنین روش سیاسی بود که در دفاع از نظریه ولایت فقیه به وجود آمد.

الف) در مساله نخست باید گفت: فرهنگ عرفانی و اخلاقی، جامعه شیعیان لبنان را فراگرفته بود و اندیشه‌ها و نظریات شخصیت‌هایی با حجم کم و متوسط در دفاع از روش عرفانی - فلسفی و ترویج این روش آشکار می‌شد. این گرایش در لبنان ناآشنا بود، زیرا

جریان‌های صوفیه متنفذی در لبنان، مشابه صوفیان شمال آفریقا و کشورهای مغرب، وجود ندارد. عالمان شیعه، معمولاً به تفکر فقهی گرایش داشتند و به دنبال فضای فکری حاکم بر حوزه نجف، درس فلسفه و عرفان با حجم اندکی در محافل علمی‌شان رواج می‌یافت.

پیامد آشنایی تازه با این فضای جدید، ظهور برخی جریان‌های پنهان بود که چه بسا عرفان و فلسفه را نیز به دقت نشناخته بودند. این جوّ عمومی باعث شد همه گروه‌های دیگر، با این فضا مخالفت کنند و یک صدا معتقد شوند: این نوع تفکر، ایرانی است، از حقیقت اسلام فاصله دارد و ایرانیان این تفکر را در تأثیر از فرهنگ کهن خود به دین اسلام تحمیل کرده‌اند، ولی «حزب الله» که این روش را رد نمی‌کرد، از پایان دهه نود تا امروز، به شیوه‌های مختلف این جنبش عرفانی را رشد داده است: گاهی با ضربه زدن به الگوهای افراطی این جریان و از میان بردن گروه‌های شبه عرفانی و گاهی با به وجود آوردن مراکز فلسفی جایگزین که شأنیت آگاهی دادن به توده‌ها و پاسداری از عقلانیت این خط را به عهده داشته است. یکی از این اقدام‌ها، تأسیس «پژوهشکده معارف فلسفی» در بیروت به ریاست شیخ «شفیق جرادی» بود. این دو گام، نقش خوبی در گسترش فرهنگ اعتدال در این چارچوب و آرام نمودن فضای عمومی داشته است.

اما در سطح موضوعات مذهبی، از اواسط دهه نود و در پی جنگ خشونت آمیزی که میان پیروان خطّ علامه فضل الله و خطّ آیت الله شیخ جواد تبریزی در گرفت، اندیشه‌های مذهبی گوناگونی به لبنان راه یافت و بحث گسترده‌ای درباره مسائلی از قبیل: شعائر حسینی، ولایت تکوینی، علم پیامبر و ائمه، هجوم به منزل حضرت زهرا (سلام الله علیها)، عصمت پیامبران و ائمه (علیهم السلام)، لعن صحابه و همسران پیامبر(ص) و... در گرفت. خطّ علامه فضل الله از ایجاد اصلاحات در منظومه اعتقادات مذهب شیعه و ساختار فقه امامیه دفاع می‌کرد و معتقد بود شیعیان لبنان با این شکل از تندروی مذهبی آشنا نبوده‌اند. در مقابل علامه «سید جعفر مرتضی عاملی» نیز مواجهه انتقادی شدیدی، را ضدّ علامه فضل الله آغاز کرد. این خطّ مذهبی معتقد بود که علامه فضل الله از اندیشه‌های اهل سنت و سلفیت اثر پذیرفته است.

جریان رسمی شیعه و نزدیک به خطّ علامه شمس‌الدین و مجلس شیعیان، در این میدان جنگ، تفریح می‌کردند و گاهی هم جریان‌های ضد علامه فضل‌الله را پشتیبانی می‌کردند. خطّ علامه امین در بحث مشارکت نمی‌کردند، با این که کاملاً یا غالباً با اندیشه‌های علامه فضل‌الله در این بستر همسو بودند. خطّ انقلابی، بی‌طرفی خود را اعلام کرده، اظهار نظر در چنین موضوعاتی را رد می‌کرد و از هوادانش می‌خواست به هیچ وجه در این مجادلات مشارکت نکنند، ولی علامه فضل‌الله برخی جناح‌های درون حزب‌الله را در کمک به مخالفانش جهت تصفیه حساب با او، متهم کرد، در حالی که رهبران بزرگ خط انقلابی از جمله سید حسن نصرالله این مسأله را انکار می‌کردند. همین مسأله ارتباط حزب‌الله و خطّ علامه فضل‌الله را از نیمه‌های دهه نود ناآرام کرده بود تا بعد از جنگ سی و سه روزه اخیر لبنان، که به جهت مواضع قدرتمند علامه فضل‌الله در حمایت از روش مقاومت، ارتباط میان دو طرف به خوبی اصلاح گردید.

پرونده دیگری هم در اختلافات فکری و عملی میان این گروه‌ها وجود داشت: مجلس شیعیان و جریان شیخ شمس‌الدین، به دفاع از مرجعیت نجف اعتقاد داشتند. به همین جهت هم‌چنان تا به امروز، یکی از مراجع نجف را برای تقلید مطرح می‌کنند. این موضوع برای خطّ سکولار مؤمن چندان مهم نیست، زیرا اساساً آنها به مسائل مرتبط با مرجعیت دینی، چندان تحرکی از خود نشان نمی‌دهند، هر چند به نجف نزدیک‌تر از قم هستند. از طرفی، خطّ سید فضل‌الله همواره از مرجعیت نجف دفاع کرده، به جز دوره‌ای که آیت‌الله گلپایگانی را مطرح کردند. اما وقتی علامه فضل‌الله شخصاً برای مرجعیت اقدام نمود، وضعیت درون لبنان، دگرگون شد.

خطّ انقلابی با تمامی این گرایش‌ها متفاوت بود و بر پیروی از مرجعیت انقلابی قم تأکید داشت، زیرا معتقد بود: ترویج مراجع غیر انقلابی، سرانجام به تضعیف کامل خط انقلاب کمک خواهد کرد. درون حزب‌الله جریان‌هایی اختلاف برانگیز به وجود آمد. برخی پیروان حزب‌الله به وجوب وحدت مرجعیت و رهبری اعتقاد داشتند و به شدت از این دیدگاه دفاع می‌کردند و گروه دیگر معتقد بودند که ولایت فقیه جزو مسایل اعتقادی، بلکه جزو اصول دین است و مباحثی طولانی درباره این موضوع مطرح شد.

به طور خلاصه، این، بارزترین عنصرهای صحنه فکری و فرهنگی در میان جریان‌های فکری شیعه در لبنان بود. نکته باقی مانده و ضروری برای اشاره این است که شیعیان لبنان، امروز، بیشتر از هر وقت دیگر به یکدیگر نزدیک شده‌اند و بسیاری از این اختلاف‌ها، کم رنگ شده یا از سطح جامعه به درون تنزل کرده است، زیرا هر گروه،

جایگاه و حجم طبیعی خود را یافته است؛ چنان‌که شخصیت‌های هر جریان، غالباً فهم سیاسی و اجتماعی بسیار بالایی یافته اند. مساله‌ای که به پیوستگی شیعه در دوران کنونی کمک کرده است و سپاس و شکرگزاری از آن خداوند است.

۲. صحنه فکری و فرهنگی اسلامی در محافل اهل سنت

لازم است در آغاز بدانیم که شخصیت‌های فکری بارز اهل سنت نیز به این نکته اعتراف دارند که جامعه اهل سنت لبنان از نیمه دوم قرن بیستم تا امروز، شخصیت‌های بارزی همانند شخصیت‌های شیعه به خود ندیده است. بارزترین این شخصیت‌ها که دارای نفوذ و تأثیر فراوانی بودند، شیخ «صبحی صالح» و شیخ «حسن خالد» بودند که در دو حادثه جداگانه ترور شدند. مسائل مورد توجه این دو شخصیت، فقط مسایل علمی، اجتماعی و سیاست عملی بوده است. در مرحله بعد آن دو شیخ «فتحی یکن» قرار دارد.

هم‌چنین لازم است به این نکته اشاره شود که بسیاری از جریان‌های اسلامی اهل سنت بعد از ترور آقای «رفیق حریری» تغییر اندیشه دادند یا سیاست دیگری را در پیش گرفتند، زیرا توده‌های اهل سنت با اتحاد و همبستگی، قدرتمندانه به نفع «سعد حریری» ایستادگی کردند. جامعه اهل سنت نیز با از دنیا رفتن بزرگ‌ترین شخصیت خود که اهل سنت لبنان از دهه‌های طولانی گذشته تا به حال به خود دیده بود، ضربه محکمی خورد. این عوامل همگی موجب شد برخی جنبش‌های اسلامی بزرگ به خطّ جریان رسمی اهل سنت که «دار الافتاء» به رهبری شیخ «محمد رشید قبانی» و هم‌چنین به جریان سکولار «المستقبل» نزدیک شوند. به همین جهت، موضعی را در پیش گرفتند که چه بسا با تاریخ فکری، فرهنگی و سیاسی آنان سازگار نیست.

جامعه اهل سنت شاهد پیدایش تشکیلات نسبتاً قوی در کنار جریان‌هایی بود که در شیوه تفکر و روش‌های عملی با هم متفاوت بودند. برخی از این جریان‌ها به سلفیت علمی سنتی گرایش داشتند و برخی به سلفیت جهادی. برخی گرایش اخوانی داشته و برخی دیگر سنتی و اجتهادی هستند و نه با سلفیت و نه با اخوان همسویی ندارند. بارزترین این جریان‌ها عبارتند از:

۲-۱. جنبش های دارای گرایش اخوانی

۲-۱-۱. جماعت اسلامی

جماعت اسلامی، نخستین جنبش تشکیلاتی لبنان در دهه پنجاه به شمار می آید. این گروه از رحم گروه «عباد الرحمن» به دنیا آمد. گروه عبادالرحمن در واکنش به نکبت سال ۱۹۴۸ میلادی در شهر طرابلس تشکیل شده بود. این گروه حقیقتاً در سال ۱۹۳۵ میلادی در کنگره «بحمدون» در لبنان تأسیس شد. در این کنگره رهبران بزرگ اخوان المسلمین در جهان شرکت کرده بودند. و آنها در سال ۱۹۶۴ میلادی برای فعالیت حزبی مجاز شدند. این گروه اندیشه و روش اخوان المسلمین را برگزیده بود و این گرایش را از راه های گوناگون به دست آورده بود: با کتاب رسائل شیخ «حسن بنّاء» و مجله «الدعوه» مصری و همچنین توسط اخوان المسلمین سوریه، به ویژه شیخ «مصطفی سباعی». با این حال و با وجود برنامه ایجاد حکومت اسلامی در اندیشه اخوان، جماعت اسلامی لبنان، به لبنانی سازی برنامه خود مبادرت کرد. برنامه آنها به سرعت از چارچوب جهاد سید قطب، خارج شد و توانست در چارچوب سیاسی دیگری متحول شود و بر اساس طبیعت واقعیت های لبنان حرکت کند. جماعت اسلامی، اندیشه های اصلاح طلبانه ای داشت و به همین جهت نیز، از روش خشونت آمیز دوری کرد و میانه روی و اعتدال را مبنا قرار داد.

اندیشه میانه رو و اعتدالی در جماعت اسلامی، در پی پیدایش گروه های تندرو اهل سنت در لبنان آشکار شد. این گروه ها عملیات های خشونت آمیزی انجام دادند. برخی اقدامات امنیتی، مانند انفجار «بلمند»، حوادث «ضنیه»، حمله به ارتش لبنان، حوادث فوریه ۲۰۰۶ و قیام جنبش «فتح الاسلام» را به وجود آوردند.

جماعت اسلامی، با اقدامی متقابل در برابر این نوع اندیشه خشونت آمیز به نام اسلام، سلسله همایش هایی را علیه به کارگیری خشونت در رفتار سیاسی برگزار کرد و به مبنا قراردادن پیمانی اسلامی با تکیه بر میانه روی و اعتدال دعوت کرد.

جماعت اسلامی در بیشتر مناطق لبنان حضور دارد، ولی بزرگ ترین قدرت مردمی جماعت، در شمال لبنان متمرکز است. جماعت اسلامی، شعبه های فعالی در بیروت، صیدا، عرقوب، اقلیم خروب و دو منطقه میانه و غربی بقاع دارد. با وجود فشار و تنگناهایی که در دوران حضور سوریه، به جماعت اسلامی وارد شد، ولی آنها همچنان مهم ترین تشکیلات اهل سنت است.

نام دکتر «علی شیخ عمار» و شیخ «فیصل مولوی» و «ابراهیم مصری»، امروز مهم ترین شخصیت های جماعت اسلامی به شمار می آیند. امروز در نتیجه اختلافات داخلی

در جماعت و هم‌چنین در پی رشد «جریان مستقبل» و طلوع ستاره بخت حریری در میان محافل اهل سنت از ابتدای دهه نود، نفوذ جماعت اسلامی بسیار کاهش یافته است. افزون بر این که سوریه دارای تاریخی از درگیری و چالش با اخوان المسلمین است. به همین جهت، در دوره قدرت پیشین سوریه در لبنان، با این که این گروه با رهبری سوریه پیمان مصالحه امضا کرده بود، ولی فضا را برای جماعت تنگ کرد و همین مسأله موجب محدودیت نفوذ و رشد این گروه شد. گفته می‌شود: جنبش فلسطینی حماس یکی از

به اعتقاد برخی، سوریه برای رویارویی با تشکیلات قوی اخوان المسلمین در لبنان، جنبش اسلامی رقیبی را به نام «جمعیت طرح‌های خیریه یا جنبش احباش» به وجود آورد. این جنبش، خشونت‌آمیزترین حمله‌ها را علیه جماعت اسلامی و تفکر آن انجام داد. با این حال، نفوذ این جریان اخوانی را با قدرت در درون جامعه اهل سنت می‌یابیم: جماعت در برخی دوره‌ها موفق شد چند نفر را به پارلمان بفرستد. هم‌چنین در انتخابات شوراهای شهرداری، انتخابات «مجلس اعلاى شرعى» که یکی از مجالس «دارالفتوى السنی» است، انتخابات «مجلس اعلاى قضاء»، «مجلس مفتیان»، «دادگاه‌های اهل سنت»، «مدیریت کل اوقاف»، «صندوق زکات»، «ازهر لبنان» و موسسه‌های دیگر؛ مثل دار فتوای لبنان، با قدرت حضور و موفقیت داشته است.

این جنبش به مقاومت اعتقاد دارد و با تشکیل «نیروی فجر» نقش تأسیس کننده مقاومت اسلامی را بازی کرد؛ چنان که در بیرون راندن اشغال‌گران از شهر صیدا نقش اساسی داشته است. ده ها نفر از اعضای این جنبش به شهادت رسیده‌اند که مهم‌ترین شهدای جماعت اسلامی، شهید «جمال حبال» است. برخی رهبران این گروه نیز مانند «محرم عارفی» در زندان انصار، زندانی شده‌اند.

پیدایش جریان‌های اسلامی اهل سنت و شیعه، موجب کاسته شدن نفوذ جماعت اسلامی شده است. در شمال «جنبش توحید اسلامی» به رهبری شیخ «سعید شعبان» به وجود آمد. شیخ شعبان پیش‌تر با جماعت اسلامی همراه بود. در بیروت و مناطق دیگر «جمعیت طرح‌های خیریه» به وجود آمد و در دهه نود، جریان رفیق حریری شکل

گرفت. از آغاز دهه هشتاد، حزب الله به عنوان بزرگ‌ترین قدرت اسلامی در تاریخ لبنان جدید پدیدار شد و بعد از آن، جماعت، نماینده اندیشه اسلامی نبود، به همین دلیل نیز نفوذ آن بسیار کاهش یافت.

۲-۱-۲. جبهه عمل اسلامی

جبهه عمل اسلامی، جنبشی جدا شده از جماعت اسلامی بود که در مجموعه‌هایی از نیروهای کوچک و پراکنده در محافل اهل سنت شکل گرفت. این گروه‌ها با این عنوان از چند سال گذشته، در دور جدید فعالیت، کنار هم قرار گرفته بودند. عالم دینی، شیخ دکتر «فتیح یکن» (متولد ۱۹۳۳) این جنبش را تأسیس کرد. وی جزو موسسان جنبش عمل اسلامی و جماعت اسلامی در دهه پنجاه به شمار می‌آید. تا سال ۱۹۹۲ سمت دبیرکل جماعت اسلامی را داشت. در این تاریخ از جماعت اسلامی استعفا داد و بیشتر به فعالیت سیاسی پرداخت. او به همراه همسرش «منی حداد» که یکی از فعالان عرصه تبلیغ دینی است، «دانشگاه الجنان» را در لبنان تأسیس کردند.

فتیح یکن، از مهم‌ترین پژوهش‌گران و نویسندگان اهل سنت است که اندیشه‌هایش نزدیک به نیم قرن است که بر اسلام‌گرایان اهل سنت لبنان تأثیر بسیار گذاشته است. او در حدود ۳۵ کتاب دارد که بیشتر در اندیشه اسلامی معاصر، دغدغه‌های تبلیغ و اندیشه جنبش اسلامی و ... نگاشته شده است. برخی معتقدند نوشته‌های دکتر یکن، به اندیشه سید قطب متمایل است، ولی به نظر می‌رسد عملکرد او بر مبنای روش اعتدالی و روشی که جماعت اسلامی لبنان بدان شناخته شده است، پیش می‌رود. با این که او به اندیشه خلافت اسلامی و بازگشت خلافت عثمانی متمایل است، ولی اندیشه تشکیل حکومت اسلامی در لبنان را در قاموس سیاسی- اسلامی خود قرار نمی‌دهد و طایفه‌گری سیاسی را رد می‌کند.

یکن به سازگار کردن فقه، متناسب با جغرافیا و مناطق خاص دعوت می‌کند. به همین جهت، معتقد است فقه «دار الحرب» با «فقه دار الاسلام» متفاوت است. به گفتگو به عنوان سرلوحه اندیشه دینی، معتقد است. به سیاستی رحمانی و تبلیغی دعوت می‌کند و از عالمان دینی که گرایشی تندرو و خشمگین دارند، انتقاد می‌کند. به برنامه‌هایی با هدف پاسداری از هویت دعوت می‌کند. به نقش زن در عملکرد اجتماعی و سیاسی و عدم زندان کردنی زن در خانه اعتقاد دارد. به شدت از فعالیت زنان دفاع می‌کند، با این حال تا حدودی با حرکت تصحیحی جریان‌های سلفی- چنان‌که خود توصیف می‌کنند- در عقاید و شعائر موافق است و البته به شدت با روش تکفیر مخالفت می‌کند.

افکار اساسی یکن با اندیشه اخوان المسلمین، اشتراک دارد. بعد از ترور رفیق حریری، یکن به ائتلاف مخالفان دولت به رهبری حزب الله پیوست. با وجود احترام زیادی که به جایگاه عربستان سعودی می‌گذارد، به شدت از روش مقاومت و پایداری دفاع می‌کند. ارتباطات شخصی و دیدارهای متعدد، او را با رهبر تشکیلات القاعده، مرتبط کرده و از او دفاع می‌کند و معتقد است القاعده بزرگ‌ترین دشمن آمریکاست. حوادث ۱۱ سپتامبر را نفی نمی‌کند، ولی با برخی سیاست‌های القاعده، به ویژه عملکرد ابومصعب زرقاوی در بریدن سر گروگان‌ها و ... بسیار مخالف است. هم‌چنین به تقریب میان مذاهب اعتقاد دارد و به همکاری عمیق میان شیعه و اهل سنت ایمان دارد.

۲-۱-۳. جنبش توحید اسلامی

جنبشی است که در سال ۱۹۸۲ میلادی توسط شیخ «سعید شعبان» تأسیس شد. شعبان در دهه هشتاد، ارتباط خوبی با ایران داشت. او با پشتیبانی جریان‌های دینی اهل سنت، قدرت نظامی نیرومندی در شهر طرابلس تشکیل داد. جنبش او که از چند مجموعه اسلامی کوچک، مانند «جندالله» و «جنبش لبنان عربی» به وجود آمده بود. بر شهر طرابلس حاکمیت یافت و در سال ۱۹۸۴، در این شهر «حکومت اسلامی» اعلام کرد، ولی نیروهای سوریه جنگ خشونت باری را علیه او و تمامی جریان‌های دینی اهل سنت آن شهر، آغاز کردند و توانستند در سال ۱۹۸۵ میلادی بر تمامی طرابلس مسلط شوند و جریان‌های اسلامی-سیاسی را تا اندازه زیادی نابود کنند.

بعد از این درگیری‌ها، نفوذ این جنبش کاهش یافت، ولی توسط فرزند مؤسس این جنبش شیخ «بلال شعبان» دوباره با تأثیر کمتری به میدان بازگشت. امروز هم این جنبش، نزدیک به جریان حزب الله به شمار می‌آید.

۲-۱-۴. حزب تحریر

شاخه‌ای از حزب تحریر مشهور در جهان عرب است که در دهه پنجاه میلادی به دست شیخ «تقی الدین نبهانی» (۱۹۷۹ میلادی) از اهالی فلسطین تأسیس شده است. این حزب، حضوری ضعیف و پنهانی در صحنه داشت، ولی در سال ۲۰۰۶ میلادی از طرف حکومت فؤاد سنوره، برای فعالیت خود، اجازه رسمی عمومی دریافت کرد. اندیشه‌های این حزب که کنگره سالیانه دوم خود را در سال ۲۰۰۷ میلادی به شکل

قابل توجهی برگزار کرد و طرابلس را مرکز خود در نظر گرفت، با اندیشه های مبنایی حزب، یعنی بازگشت به حکومت خلافت و مسائل مشابه مشهور دیگر تحریر، تطابق دارد.

۲-۲. جریان سنتی اجتهادی؛ جمعیت طرح های خیریه اسلامی «احباش»

این جمعیت در سال ۱۹۸۰ میلادی زیر نظر رهبر معنوی این گروه یعنی شیخ «عبدالله هرری حبشی» تأسیس شد. مدیریت این جمعیت را شیخ «نزار حلبی» به عهده داشت که در سال ۱۹۹۹ میلادی ترور شد. حلبی در تبدیل این جمعیت به قدرتی منسجم و متفاوت از دیگر جریان های اهل سنت، نقش آفرین بود. این جریان خود را وقف نقد و محکوم کردن تمامی مبنای اندیشه اخوان المسلمین کرده بود و کتاب های زیادی در این زمینه نگاشت.

جمعیت با نگاهی انتقادی به تمامی ادبیات اخوان می نگریست، به همین جهت، این جمعیت از رویارویی رژیم های عربی با جنبش های اسلامی اهل سنت پشتیبانی می کرد. احباش با خشونت و ترور رهبران حکومت های عربی مخالف بود. به مذاهب چهارگانه رسمی اهل سنت اعتقاد داشت و بر مذهب شافعی تأکید می کرد. به مذاهب جدید اعتقادی نداشت، به همین جهت، از سویی با اندیشه اخوان المسلمین و از سوی دیگر، با جریان سلفی- وهابی رو در رو می شد، زیرا این مذاهب، نوپدید هستند.

حلبی در سال ۱۹۹۹ میلادی ترور شد و جنبش احباش بعد از او به شیخ «حسام الدین قراقیره» تحویل داده شد. در دوره حضور سوریه در لبنان، احباش از طرف این کشور به شکل مستمر حمایت می شدند. گفته می شود: سوریه این حرکت را با هدف مواجهه با اخوان المسلمین به وجود آورده است. برخی معتقدند: جنبش احباش به جهت داشتن اندیشه های متعدد زیر تمایز یافته است:

- ۱- گرایشی تهاجمی علیه بیشتر نهادهای دینی و شخصیت های اسلامی دارد؛
- ۲- در فهم متون دینی به روش تأویل تکیه می کند؛ نظریات فقهی ناآشنایی با جامعه اهل سنت دارد، مانند: جواز گرفتن ربا از کافران، جواز بیرون آمدن زن از خانه در حالی که از عطر استفاده کرده، جواز دزدی از غیر مسلمانان، ممنوعیت زکات دادن به وسیله اسکناس. گروه احباش اندیشه اجرای شریعت و تشکیل حکومت دینی را تحقیر می کند.

۲-۳. جنبش سلفی گری در لبنان

جنبش سلفیت در لبنان در سال ۱۹۴۶ میلادی، با عنوان «جوانان محمد» سپس با عنوان «جماعت مسلمانان» در شهر طرابلس توسط «شیخ سالم شهال» بعد از بازگشت او از عربستان سعودی، تأسیس شد. با وجود انسجام درونی این گروه زیر نظر خانواده شهال - که شامل پدر خانواده شیخ سالم و دو پسر او «داعی الاسلام» و «راضی الاسلام» و پسرعموی آنان «حسن» است - از ابتدای دهه نود، این گروه آغاز به تفکیک نمود. دهه‌ها نهاد تبلیغی، خیریه و... در تحت این عنوان تشکیل شد و بدین وسیله شمال لبنان پایگاه اصلی این گروه گردید.

جنبش سلفیت که در چهار سال اخیر، نامش به شدت آشکار شده است، روش تبلیغ دینی مسالمت آمیز، اعمال خیریه و اجتماعی را در پی گرفته و ارتباط این گروه را با فعالیت سیاسی یا خشونت آمیز مانند القاعده انکار می‌شود. ولی پیش‌تر در دهه هفتاد، گروهی را تشکیل داده بود که «هسته‌های ارتش اسلامی» نامیده شد. این هسته‌های نظامی نیز بعد از ورود ارتش سوره به شهر طرابلس در پی جنگ با جنبش توحید در سال ۱۹۸۵ میلادی، منحل گردید.

جنبش سلفی مسیر خود را در دهه نود به وسیله گروهی که «جمعیت هدایت و احسان» نامیده شد، ادامه داد. این گروه به اصلاح اجتماعی، ساخت مساجد و مدارس، آموزش قرآن و کمک به فقرا اهتمام داشت.

این گروه در میانه دهه نود، با حکومت لبنان اختلاف‌هایی پیدا کرد. حکومت، به شکل عمومی، این جنبش را به ترویج تندروی مذهبی متهم کرد و نفوذ و پایگاه‌های این جنبش را محدود کرد، ولی بار دیگر به رهبری فرزند مؤسس، داعی الاسلام شهال، فعالیت جنبش در قالب جمعیت‌های متعدد دیگر به حالت قبلی بازگشت.

بعد از ترور رفیق حریری، جنبش سلفیت با جریان «مستقبل» ائتلاف کرد، هر چند این ائتلاف خالی از مشکلاتی نبود، مانند نتایجی که حوادث اردوگاه «نهر البارد» به بار آورد.

جنبش سلفیت لبنان می‌گوید: به دنبال اندیشه‌ای خاص و فعالیت سیاسی نیست و عملکرد تبلیغی و اجتماعی دارد، ولی آرام آرام، به ویژه بعد از جنگ سی و سه روزه، وارد فعالیت سیاسی شد. در پی ایجاد ارتباط با حزب الله، درون جنبش دسته‌بندی‌هایی

به وجود آمد و برخی منتقدان جوان درون جنبش، مانند «شیخ محمد خدر» شروع به انتقاد از روش این جنبش کردند.

۲-۴. سلفیت جهادی و اقدامات خشونت آمیز

گرایش‌های سلفی قطبی تأثیرگرفته از اندیشه القاعده، این ویژگی را دارد که به فعالیت سیاسی معتقد نیست. این گرایش معتقد است خشونت راه خوبی برای به وجود آوردن حکومت اسلامی است و فعالیت زیر زمینی از فعالیت آشکار بهتر است. این گروه‌های کوچک و پراکنده، با برخی شخصیت‌های معتقد به اندیشه القاعده، ارتباط تشکیلاتی دارند. بخشی از این مجموعه‌ها، مانند «جند الشام» و «فتح الاسلام» بعد از حوادثی که در درگیری با حکومت لبنان ایجاد شد، هم‌چنان روش خود را ادامه دادند و بخشی دیگر، مانند «عصبه الانصار» روش خود را به عملکرد سیاسی و مسالمت آمیز تغییر دادند.

الف) مجموعه الضنیه

مجموعه الضنیه نزدیک‌ترین گروه به اندیشه القاعده به شمار می‌آید و در راستای انتقال تجربه القاعده به لبنان فعالیت می‌کند. این گروه را «بسام کنج» (ابوعایشه) بعد از بازگشت از افغانستان تأسیس کرد. برخی مجموعه‌های کوچک از برخی جنبش‌های اسلامی، مانند برخی عناصر جنبش توحید به او پیوستند. او قصد داشت تجربه امارت اسلامی را به روش شیخ سعید شعبان تکرار کند. در پایان سال ۱۹۹۹ میلادی، این مجموعه وارد جنگ سختی علیه ارتش لبنان در منطقه «ضنیه» در شمال لبنان شد. بسیاری از افراد این گروه کشته و بسیاری دیگر دستگیر شدند که بعدها از زندان آزاد گردیدند.

ب) عصبه الانصار

جنبش عصبه الانصار نگاه فکری مستقلی ندارد، ولی تحت تأثیر جنبش‌های اسلامی قطبی در مصر قرار دارد و به بازگشت خلافت دعوت می‌کند. شیخ «هشام شریدی» در آغاز دهه هشتاد قرن گذشته، در اردوگاه «عین الحلوه» در منطقه صیدا این گروه را تشکیل داد. شریدی در زندان «انصار» اسرائیل در بند بود و سپس آزاد شد. این گروه، ساده و بی‌پیرایه بودند. و قصد داشتند از اردوگاه «عین الحلوه» دفاع کنند چون عین الحلوه بزرگ‌ترین اردوگاه فلسطینیان در لبنان به شمار می‌آید.

هدف دیگر این گروه، مواجهه با برخی رفتارهای فردی منافی با دین و اخلاق بود؛ به همین جهت، به انفجار مغازه‌های شراب فروشی در صیدا و اردوگاه عین‌الحلوه متهم شد. شریدی متأثر از اندیشه حزب تحریر بود. کتاب «اصول الدعوه» نوشته «عبدالکریم

زیدان» اندیشمند و رهبر اخوان المسلمین در عراق، یکی از کتاب‌هایی بود که در محافل این گروه تدریس می‌شد. در سال ۱۹۹۱ میلادی یکی از عناصر جنبش فتح، شریدی را ترور کرد. بعد از او «احمد عبدالکریم سعدی» معروف به «ابومحجن» امیر عصبه الانصار شد.

نخستین بار، اسم این جنبش و امیرش در پی ترور شیخ نزار حلبی، رئیس جمعیت طرح‌های خیریه اسلامی (احباش) در سال ۱۹۹۹ میلادی مطرح شد، زیرا برخی اعضای گروه اجراکننده ترور، به آموزش و به دست آوردن سلاح از عصبه الانصار اعتراف کردند. به همین جهت، میان عصبه الانصار و مجموعه ضنیه ارتباط برقرار شد.

عصبه الانصار هم‌چنین به دست داشتن در عملیات ترور چهار قاضی لبنانی در صیدا و انجام عملیات ترور و دزدی از بانک‌ها متهم بود. البته این اتهام‌ها از سوی رهبران این گروه تکذیب می‌شد. در دهه نود و بعد از آن مشاهده می‌شد این گروه تحت تأثیر سخنرانی‌های القاعده قرار دارد و به آن عکس‌العمل نشان می‌دهد، ولی نشانه‌هایی از ارتباط مستقیم میان آنها وجود نداشت.

«ابومحجن» بیش از ده سال است که مخفی شده و گفته می‌شود همراه گروهی از مبارزان به عراق رفته و بیشتر همراهانش کشته شده است، سرانجام تعداد اندکی از آنان به اردوگاه عین‌الحلوه برگشته‌اند. بعد از مخفی شدن ابومحجن، برادرش «ابوطارق سعدی» مسئولیت عصبه الانصار را به عهده گرفت که «وفیق عقل» (ابوشریف) در رهبری این گروه با او همکاری می‌کرد.

شیخ ماهر حمود- امام جماعت مسجد قدس در شهر صیدا و یکی از شخصیت‌های پیشین جماعت اسلامی- از نزدیکان به این جنبش به شمار می‌آید و یکی از کسانی است که سیاست این گروه را از خشونت‌گرایی به روش مسالمت‌آمیز تغییر داده است. جنبش حماس و جهاد اسلامی و گروه‌های دیگر در این مسیر او را یاری داده‌اند. به همین جهت، شیخ ماهر حمود معتقد است اتهامات عصبه الانصار به غارت، دزدی و ... در حقیقت عملکرد گروه‌های کوچک جدا شده از این مجموعه بوده است. گروه‌هایی مانند: عصبه النور و جند الشام و ...

وفیق عقل، مدرک علوم شرعی را از دانشکده مرشد دینی، دریافت کرده است.

با سلسله ضرباتی که از طرف ارتش لبنان به این گروه و دیگر گروه‌ها وارد شد و همچنین به جهت انتقال رهبران و برخی عناصر این گروه به عراق، تغییراتی در این جنبش به وجود آمد: با رنگ و بوی سلفیت متأثر از حجاز، به شکل مستقیم در فضای تبلیغی و اخلاقی متمرکز شد و از اندیشه قطبی و اعمال خشونت آمیز به سود تلاش‌های مسالمت آمیز و عملکرد سیاسی، کناره گرفت. این جنبش از پنج سال گذشته تاکنون، در حل بسیاری از مشکلات منطقه صیدا نقش آفرینی کرد. ارتباط و هماهنگی خود را با جنبش فتح گسترش داد، چنانکه در منطقه با جنبش «جند الشام» که سلفیان تندرو هستند، رو در رو شد.

با این حال، جنبش‌هایی در کنار عصبه الانصار وجود دارد که از آن جدا شده یا به آن نزدیک است، مانند: «عصبه النور» که توسط «عبدالله شریدی» فرزند هشام شریدی تأسیس شده و به ترور مجموعه‌ای از عناصر و رهبران جنبش فتح در لبنان متهم است.

ج) جند الشام

گروه ائتلافی جندالشام متشکل از چند مجموعه کوچک انشقاق یافته که ملیت‌های مختلف را که به «عرب - افغان» مشهور شده اند، درون خود جمع کرده و تحت تأثیر تجربه افغانسان هستند. یکی از این مجموعه‌ها از عصبه الانصار جدا شده است و گروه دوم از بقایای مجموعه ضنیه می باشد. گروه سوم برخی شخصیت‌های اسلام‌گرا، مانند «عبدالله شریدی» و «موسی طحییش» هستند.

آنها این نام را به خود اطلاق می‌کنند تا به پایگاهی که ابومصعب زرقاوی در سال ۱۹۹۹ میلادی در افغانستان ایجاد کرده، منتسب شوند. این تشکیلات، عین‌الحلوه را مقر خود قرار داده و شخصی که «ابویوسف شرقیه» خوانده می‌شود، این گروه را تأسیس کرده است. او پیش‌تر به گروه «فتح-مجلس انقلاب» فلسطین و سپس به ابودجانه گرایش داشت. به حاکمیت خلافت اعتقاد دارند و بر این باورند که باید تمامی عناصر منتسب به حکومت و ارتش لبنان کشته شوند. «احمد ابوعدس» شخصی که در نوار ویدئویی، ترور رفیق حریری را به عهده گرفته بود، یکی از عناصر جندالشام به شمار می‌آید. گفته می‌شود: این گروه در ترور حریری نقش داشته است. پیش‌تر نیز این مجموعه، بسیاری از شخصیت‌های شیعه را به ترور تهدید کرده بود. این گروه به ترور یکی از مسوولان حزب الله به نام «غالب عوالی» متهم است، ولی خود منکر این اتهام هستند. این مجموعه‌ها وارد درگیری‌های خشونت باری علیه گروه‌های فلسطینی در اردوگاه‌های عین‌الحلوه شدند و سرانجام ضعیف گردیدند.

د) فتح الاسلام

گروه دیگری که فتح الاسلام نام دارند تشکیلاتی هستند که شخصی به نام «شاگرد عیسی» تأسیس کرده است. این شخص ملیت فلسطینی- اردنی دارد و به ابومصعب زرقاوی نزدیک است. در اردن به اعدام محکوم شده و بعد از کشته شدن زرقاوی از عراق خارج و به سوی اردن، سپس سوریه و بعد لبنان رهسپار گردید. در طول جنگ سی و سه روزه سال ۲۰۰۶ میلادی، تشکیلات فتح الاسلام جبهه ای ضد آمریکایی در لبنان برای حمایت از جریان های اسلامی درون اردوگاه‌ها تشکیل داد. یکی از تحلیل‌های انجام شده این است که این پروژه عربی- آمریکایی با هدف از بین بردن این گروه، بعد از جنگ سی و سه روزه اجرا شده است. این جریان، روش انفجار و اعمال خشونت آمیز را علیه شهروندان به شیوه القاعده در پی گرفت. عیسی، با سازمان فلسطینی «فتح- انتفاضه» مرتبط بود، سپس تشکیلاتی را درون اردوگاه نهر البارد در سال ۲۰۰۶ میلادی تأسیس کرد تا با کودتا علیه جریان فتح- انتفاضه، بر بخش بزرگی از اردوگاه مسلط شود. این، همان تشکیلاتی است که ارتش لبنان علیه او وارد جنگ معروفش به نام جنگ نهرالبارد شد. این گروه، مجموعه‌هایی از ملیت‌های مختلف را دربر دارد.

این مقاله نگاهی گذرا و بسیار خلاصه بود به صحنه جریان های اسلام‌گرا در لبنان تا شاید چهره ساده‌ای از طبیعت گرایش‌ها، دیدگاه‌ها، مواضع و اندیشه‌ها را در اختیار خواننده قرار دهد.

جریان های اسلامی، انتقادات و پیشنهادها

می توان در ضمن نکته‌های زیر، برخی انتقادات و پیشنهادهای عمومی را به جریان های اسلامی ارائه کرد:

۱. جریان های اسلامی اهل سنت غالباً با مشکل نبود رهبری اندیشمند و نظریه‌پردازان متفکر و روشن‌فکر رو به روست. بیشتر رهبران آنها یا شخصیت های جوان مبارز و نظامی هستند یا عالمان دینی فعال در عرصه تبلیغ دینی. کمتر پیش می‌آید اندیشمندان و نظریه پردازان و فقها را در این جایگاه بباییم. شاید مهم‌ترین شخصیت آنها آقای فتحی یکن باشد. رهبران دینی و عالمان متفکر در صحنه حضور ندارند، کاملاً عکس جریان های اسلام‌گرای شیعه. به همین جهت، در محافل اهل سنت جنبش‌های کوچک بسیار و هم‌چنین رشد اندیشه سلفی و جهادی قطبی را مشاهده می‌کنیم. این

پدیده در کشوری مانند لبنان ناآشنا و عجیب است و به همین جهت، هم ضعف بزرگ تشکیلاتی و هم گسست‌های بی حد و مرزی را در جریان های اهل سنت مشاهده می‌کنیم.

۲. برخی، به جریان انقلابی شیعه این انتقاد را مطرح می‌کنند که فاقد کادر متفکری است که بتواند فضای خالی اندیشه اسلامی را پر نماید. البته این جریان، دارای شخصیت‌های روشن‌فکر و اساتیدی حوزوی مانند، شیخ «شفیق جرادی» و شیخ «مالک وهبی» است. در هر حال، این کاستی یک هشدار است و ممکن است در آینده باعث فقدان مشروعیت دینی این جریان درون لبنان گردد؛ مسأله‌ای که شاید امروز به جهت قدرت سیاسی، نظامی و تبلیغاتی این جریان به چشم نمی‌آید. به همین جهت، به این جریان پیشنهاد می‌شود که خود را از میدان اندیشه به ویژه اندیشه حوزوی کنار نکشد و با تمام نفوذی که دارد در مقابله با جریان‌های انحرافی با استفاده از روش گفتگو و اختلاف مثبت و نه به معنای خشونت اعتقادی تلاش کند.

پیشنهاد ما این است که اجازه ندهند دستاورد مکرر و تجربه اهل سنت تکرار شود و نگذارند همانند بسیاری از جریان‌های اهل سنت گرفتار تفکر سلفی شده، به جمود کشیده شوند و تجربه جنبش انقلابی شیعه گرفتار ارتجاع شود.

۳. نقدی که برخی به دو جریان شیعه انقلابی و شیعه جنبش‌گرا مطرح می‌کنند، غلبه شخصیت‌گرایی می‌باشد؛ به این معنا که این جریان‌ها در سطح فکری و فرهنگی حول محور اشخاص می‌چرخند. به جای این‌که نهادهای فکری استوار و قدرتمندی را برای مواجهه با شرایط مختلف فکری و فرهنگی در کشور به وجود آورند.

۴. نقدی که به اغلب - اگر نگوییم به تمامی - جریان های اسلامی شیعه و سنی وارد است این که: در درون جریان‌ها، فرصت نقد و آزادی اندیشه گرفته می‌شود، حتی در جریان‌هایی که آزادی اندیشه را شعار خود قرار داده اند، در مقایسه با نظریاتی که هر گروه بدان معتقد است، حاشیه نقد فقط محدود به سطح فکری و فرهنگی است.

۵. این نقد اجمالاً به جریان‌های اسلامی وارد است: جریان‌های اسلام‌گرا در سیاست‌گذاری و تعیین راهبردهای فکری و فرهنگی فقیرند. مواردی را به خاطر نمی‌آورم که جریانی اسلامی در این سطح سیاست‌گذاری کرده باشد. شاید دلیل ضعیف شدن پروژه تولید فرهنگی، غلبه سیاست بر زندگی مردم لبنان است. در لبنان همه چیز سیاست زده و هم‌چنین تابع وضعیت اقتصادی است.

نمونه آنچه گفتیم این‌که نزدیک به نصف مردم لبنان مسیحی هستند، ولی اغلب قریب به اتفاق عالمان دینی مسلمان، با مذاهب مسیحیت، آشنایی ندارند.

۶. یکی از نقدهای وارد به جریان‌های فکری شیعه، گسستشان از تجربه فکری اهل سنت، یعنی اخوان المسلمین و دیگر تجربه‌های اهل سنت است. این تجربه که از نیمه قرن کنونی تا امروز ادامه داشته است، فواید بسیاری دربر دارد که می‌تواند تجربه شیعه را برای حل برخی مشکلات یا بحران‌ها به پیش ببرد، زیرا تجربه اهل سنت سابقه زمانی بیشتری از تجربه شیعیان در این زمینه دارد. چنان‌که بر تجربه اهل سنت نیز این نقد وارد است که با دغدغه و احتیاط با اندیشه شیعه تعامل برقرار می‌کند. بسیاری از شخصیت‌های اهل سنت، گرایش مذهبی را بر گرایش فراگیر اسلامی ترجیح می‌دهند. همین‌طور افراد زیادی را در میان آنان نمی‌بینیم که برای بهره برداری از عناصر موفقیت آمیز تجربه شیعه تلاش کند.

۷. نقدی که به جریان‌های اهل سنت وارد است این‌که: در بسیاری از موارد برای نهدی از منکر در سطح فردی و اجتماعی می‌کوشیدند ولی نهدی از منکر سیاسی را فراموش کرده‌اند، و به عکس، فعالیت‌های قدرتمندی را در سطح جریان‌های اسلام‌گرای شیعه، در سطح نهدی منکر سیاسی مشاهده می‌کنیم، در حالی که در بستر فرهنگ سازی و ارشاد دینی، بسیار ضعیف‌اند. در بیشتر موارد به منبر رفتن، خطبه خواندن در نماز جمعه، برپا کردن مجالس عزاداری، برپایی نماز جماعت در مساجد و ... اکتفا می‌کنند؛ چنان‌که اسلام رسمی این چنین است. از همین منظر لازم است همه جریان‌های اسلام‌گرای شیعه و سنی، تمامی ابعاد فریضه امر به معروف و نهدی از منکر را عملی کنند.